

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات

پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد

رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

موسیقی شعر در غزلیات شمس

استاد راهنما:

دکتر احمد گلی

استاد مشاور:

دکتر ناصر علیزاده

پژوهشگر:

سیده معصومه حجازی

آذر ۱۳۹۰

تهران / ایران

تقدیم به:

ساحت مقدس امام سوم،

سرلوحه ایمان و یقین

و

خانواده عزیزم،

پشتیبان همیشگی ام در تمام مراحل زندگی

تشکر و قدردانی

سپاس خدای را که هدایت همه چیز به دست اوست، پروردگاری که هدایت همه به دست اوست.

سپاس گزلی می‌کنم از تمام کسانی که به من آموختند و مرا در مسیر علم و دانش یاری کردند. واضح است که هیچ پژوهش علمی بدون راهنمایی اساتیدی کارآموده و فرهیخته به درستی هدایت نمی‌شود از این رو بر خود فریضه می‌دانم تشکر و قدردانی خود را به کلیه افرادی که در انجام این رساله از راهنمایی‌ها و همکاری‌های ارزشمندشان بهره برده‌ام؛ ابراز کنم. از استاد راهنمای محترم، جناب آقای دکتر احمد گلی که با راهنمایی‌های ارزشمندشان در انجام هر چه بهتر این پروژه مؤثر بوده‌اند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نفرموده‌اند، کمال سپاس و امتنان را دارم.

همچنین از استاد مشاور فرزانه و محترم، جناب آقای دکتر علیزاده که در طول تمام مراحل رساله با سعه صدر یاری نموده‌اند، متشکر و ممنونم.

همچنین از دیگر اساتید محترم گروه زبان و ادبیات فارسی آقایان: دکتر عیوضی، دکتر قره‌بگلو، دکتر نصراللهی، دکتر صدقی، دکتر آتش‌زای، دکتر قلیزاده و خانم دکتر رسمی که خوشه‌چین خرمن علم و اندیشه‌ی آنان بوده‌ام، سپاسگزارم.

از زحمات بی‌دریغ پدر و مادر عزیزم و دیگر اعضای خانواده بالاخص برادر مهربانم که در تمام مراحل زندگی همراه و یاورم بوده‌اند، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

همچنین از همراهی‌ها و یاری‌های دوستان عزیز، بالاخص خواهر عزیزم خانم فاطمه معنوی یار و شفیق دوران کارشناسی و ارشد، صمیمانه تشکر و قدردانی را دارم.

چکیده

موسیقی شعر، از ارکان مهم شعر محسوب می‌شود و مهم‌ترین نقش را در زیباسازی شعر ایفا می‌کند. یکی از مختصات سبکی غزلیات شمس، موسیقایی بودن آن است. در میان شاهکارهای شعر فارسی، غزلیات مولانا جلال‌الدین، از حیث موسیقی بی‌نظیر است و این امر از آشنایی او با موسیقی و عروض فارسی و غزل‌گویی در محافل سماع نشأت می‌گیرد. غزل‌های او آینه‌ای است برای نشان دادن هیجان‌ها و بی‌قراری‌های او. مولانا دچار عواطف و احساسات روحی ناآرامی است و تنها موسیقی است که قدرت بیان و انتقال عواطف و احساسات او را دارد و کلمات و واژگان را یارای آن نیست، به همین دلیل در دیوان او موسیقی بر معنا سبقت دارد.

در این رساله، انواع موسیقی شعر دیوان کبیر، بر محور موسیقی بیرونی (وزن شعر)، موسیقی کناری (قافیه و ردیف)، موسیقی درونی (انواع صنایع بدیع لفظی)، موسیقی معنوی (انواع صنایع بدیع معنوی) بررسی شده است که به نوبه‌ی خود گامی در سبک‌شناسی غزلیات مولوی به‌شمار می‌آید.

واژگان کلیدی: مولوی، غزلیات شمس، موسیقی، موسیقی بیرونی، کناری، درونی، معنوی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
چکیده.....	۰
پیشگفتار.....	الف
مقدمه.....	۱

فصل اول: در باره شعر و موسیقی

۱-۱ پیوند موسیقی و شعر.....	۱۰
۲-۱ موسیقی شعر.....	۱۳
۳-۱ مولانا و موسیقی.....	۱۵
۴-۱ موسیقی شعر در غزلیات شمس.....	۱۶
۵-۱ پیوند موسیقی با عواطف شاعر در غزلیات شمس.....	۲۰

فصل دوم: موسیقی بیرونی در غزلیات شمس

۱-۲ موسیقی بیرونی.....	۲۴
۲-۲ وزن در غزلیات شمس.....	۲۶
۱-۲-۲ اوزان پرکاربرد غزلیات شمس.....	۳۰
۱-۱-۲-۲ اوزان دوری.....	۳۶
۲-۲-۲ اوزان نادر غزلیات شمس.....	۳۸
۱-۲-۲-۲ اوزان ایقاعی.....	۴۵
۳-۲-۲ انحراف از وزن.....	۴۶
۴-۲-۲ هماهنگی وزن و محتوا.....	۵۰

فصل سوم: موسیقی کناری در غزلیات شمس

۱-۳ موسیقی کناری.....	۵۶
۱-۱-۳ قافیه.....	۵۶
۲-۱-۳ ویژگی‌های قافیه در غزلیات شمس.....	۵۹
۱-۲-۱-۳ قافیه بدیعی.....	۶۶
۱-۱-۲-۱-۳ قافیه معموله.....	۶۹
۲-۱-۲-۱-۳ ذوقافیتین.....	۷۱
۲-۲-۱-۳ قافیه متوالی.....	۷۲

۷۳ قافیه متوازی..... ۳-۲-۱-۳
۷۳ قافیه صوتی..... ۴-۲-۱-۳
۷۴ قافیه تصویری..... ۵-۲-۱-۳
۷۵ قافیه دستوری..... ۶-۲-۱-۳
۷۶ قافیه‌های نادرست..... ۳-۱-۳
۸۲ تکرار قافیه..... ۱-۳-۱-۳
۸۶ ردیف..... ۴-۱-۳
۸۸ ویژگی‌های ردیف در غزلیات شمس..... ۱-۴-۱-۳
۹۴ انواع ردیف در غزلیات شمس..... ۲-۴-۱-۳
۹۷ ردیف آغازین..... ۳-۴-۱-۳
۹۸ حاجب..... ۴-۴-۱-۳
۱۰۰ سنت شکنی در غزلیات شمس..... ۵-۱-۳

فصل چهارم: موسیقی درونی در غزلیات شمس

۱۱۱ موسیقی درونی..... ۱-۴
۱۱۲ موسیقی درونی در غزلیات شمس..... ۲-۴
۱۱۳ قافیه و ردیف میانی..... ۱-۲-۴
۱۱۸ ترصیع..... ۲-۲-۴
۱۱۹ موازنه..... ۳-۲-۴
۱۱۹ تضمین‌المزدوج..... ۴-۲-۴
۱۲۰ تکرار..... ۵-۲-۴
۱۲۱ تکرار واج یا واج‌آرایی..... ۱-۵-۲-۴
۱۲۳ تتابع اضافات..... ۱-۱-۵-۲-۴
۱۲۳ تنسیق‌الصفات..... ۲-۱-۵-۲-۴
۱۲۴ سیاقه‌الاعداد..... ۳-۱-۵-۲-۵
۱۲۴ تکرار هجا..... ۲-۵-۲-۴
۱۲۵ تکرار کلمه..... ۳-۵-۲-۴
۱۲۸ رد العجز علی الصدر..... ۱-۳-۵-۲-۴
۱۲۹ رد الصدر علی العجز..... ۲-۳-۵-۲-۴
۱۳۰ تکرار جمله..... ۴-۵-۲-۴

۱۳۱ ۴-۲-۵-۱-۴-۱ طرد و عکس
۱۳۲ ۴-۲-۵-۵-۵ تکرار نحوی
۱۳۲ ۴-۲-۶-۲ جناس
۱۳۳ ۴-۲-۶-۱ جناس تام
۱۳۴ ۴-۲-۶-۲ جناس مرکب
۱۳۴ ۴-۲-۶-۳ جناس ناقص
۱۳۵ ۴-۲-۶-۴ جناس مضارع
۱۳ ۴-۲-۶-۵ جناس لاحق
۱۳۶ ۴-۲-۶-۶ جناس خطی
۱۳۶ ۴-۲-۶-۷ جناس زاید
۱۳۷ ۴-۲-۶-۸ جناس مذیل
۱۳۷ ۴-۲-۶-۹ جناس مطرف
۱۳۷ ۴-۲-۶-۱۰ جناس لفظی
۱۳۸ ۴-۲-۶-۱۱ جناس اشتقاق
۱۳۹ ۴-۲-۶-۱۲ جناس قلب

فصل پنجم: موسیقی معنوی در غزلیات شمس

۱۴۱ ۵-۱ موسیقی معنوی
۱۴۱ ۵-۲ موسیقی معنوی در غزلیات شمس
۱۴۲ ۵-۲-۱ تلمیح
۱۴۳ ۵-۲-۲ ایهام
۱۴۵ ۵-۲-۳ مراعات النظر
۱۴۶ ۵-۲-۴ تضاد
۱۴۶ ۵-۲-۴-۱ متناقض نما
۱۴۹ ۵-۲-۴-۲ حس آمیزی
۱۵۰ ۵-۲-۵ تکرار معنوی
۱۵۲ نتیجه گیری
۱۵۴ منابع و مأخذ

پیشگفتار

در بین قالب‌های شعری قالب غزل، همگامی بیشتری با موسیقی دارد و افزون بر آن، جهت پی بردن به روحیات و عواطف درونی شاعر بهترین قالب شعری می‌باشد. در این راستا غزلیات شمس از موسیقی غنی و سرشاری برخوردار بوده و بابت جهت آشنایی با روحیات و عواطف درونی شاعر، آشنایی با انواع موسیقی شعر و هم‌چنین یادآور غزل‌گویی و رقص در محافل سماع است. دیوان کبیر مولوی، در عرصه‌ی ادب فارسی بی‌نظیر است، اما آن‌گونه که به مثنوی شریف توجه شده است، به غزلیات او چندان پرداخته‌اند و حتی بر دانشجویان زبان و ادب فارسی نیز ارزش آن چندان روشن نیست. من نیز علاقه‌ی بسیاری به پژوهش در زمینه‌ی مثنوی داشتم اما به پیشنهاد و راهنمایی استاد ارجمندم جناب آقای دکتر گلی و به جهت علاقه‌مندی به بحث‌های موسیقی شعر، موسیقی شعر در غزلیات شمس را به عنوان موضوع تحقیق انتخاب کردم. با توجه به اینکه آقای دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر خود مطالبی کلی در مورد موسیقی شعر غزلیات شمس نوشته‌اند در این تحقیق سعی شد با دید جزئی و عمیق به بررسی غزلیات شمس پرداخته شود.

جهت تحقیق، در آغاز به مطالعه‌ی کتب و مقالات از جمله موسیقی شعر دکتر شفیع کدکنی، عروض و قافیه‌ی دکتر ماهیار، بدیع دکتر شمیسا، وزن شعر فارسی دکتر خانلری پرداختم. سپس بر اساس یافته‌های خود به فیش‌برداری از غزلیات شمس به تصحیح مرحوم استاد فروزانفر مشغول شدم و در پایان به جمع‌بندی و تلفیق مطالب پرداختم. لازم به یادآوری است که مطالبی که از کتاب‌های دیگر عیناً نقل شد، با قرار دادن در گیومه و ارجاع در پاورقی و در صورت دخل و تصرف، بدون گیومه و تنها با ارجاع در پاورقی مشخص گردید و تحقیق حاضر بعد از چکیده و مقدمه در پنج فصل به قرار زیر تنظیم شد:

- ۱- کلیاتی در باره‌ی موسیقی و شعر
- ۲- موسیقی بیرونی غزلیات شمس
- ۳- موسیقی کناری غزلیات شمس
- ۴- موسیقی درونی غزلیات شمس
- ۵- موسیقی معنوی غزلیات شمس

در زیر علائم اختصاری به کار رفته در تحقیق ذکر می گردد:

غ: غزل

ج: جلد

ب: بیت

م: مثنوی

رک: رجوع کنید

نک: نگاه کنید

ص: صفحه

مقدمه:

ولادت و زندگی مولوی:

خداوندگار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، شخصیتی استثنائی و منحصر به فرد در طول تاریخ دارد. طلوع پر فروغ او ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ اتفاق افتاد. جلال‌الدین و خداوندگار، از جمله القاب او در آن روزگار بود؛ اما لقب مولوی در زمان حیاتش چندان شهرتی نداشت. پدرش، محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء‌ولد، ملقب به سلطان‌العلماء، از عالمان و فاضلان در عرصه‌ی طریقت و شریعت بود و به همین دلیل پرورش او زیر نظر پدری فقیه و عالم صورت گرفت. در مناقب‌العارفین داستان‌هایی از دوران کودکی مولوی ذکر شده است که حاکی از مکاشفات او در آن دوران است.^۱

بهاء‌ولد، بر اثر بی‌مهری سلطان محمد خوارزمشاه یا خوف از سپاه مغول، به قصد حج جلائی وطن کرد چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار اتفاق ملاقات افتاد؛ شیخ عطار کتاب اسرارنامه را به مولوی هدیه داد و به بهاء‌ولد گفت: «زود باشد پسر تو آتش در سوختگان عالم زند.» او از راه بغداد به شهر ملاطیه و لارنده که مرکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود، سفر نمود و سپس به دعوت سلطان علاء‌الدین کیقباد سلجوقی به قونیه رفت و در آنجا اقامت گزید.

مولوی هم‌چنانکه خود اظهار می‌کند:

خام بدم پخته شدم سوختم^۲

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

سه مرحله از زندگی را پشت سر گذاشته است:

مرحله اول: از کودکی تا بیست‌وپنج سالگی اوست که در آن مرحله، فقهی متشرع و حکیمی

دانشمند و ملتزم به امور شرعی شمرده می‌شد.

^۱ - در تحریر این بخش، از کتاب زندگی نامه مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی تألیف بدیع الزمان

فروزانفر استفاده شده است جز مواردی که صریحاً ارجاع داده شده است.

^۲ - الافلاکی‌العارفی، شمس‌الدین‌احمد، مناقب‌العارفین، بکوشش تحسین یازیچی، ص ۷۳

^۳ - نسخه‌ی مرحوم فروزانفر این بیت را ندارد و در نسخه‌ی ایشان بیت مذکور به صورت زیر آمده است:

حاصل از این سه سخنم بیش نیست سوختم و سوختم و سوختم

مرحله دوم: از بیست و پنج سالگی تا سی و نه سالگی او مقارن با سال ۶۴۲ ه. ق می‌باشد که ملاقات او با شمس تبریزی در آن سال اتفاق افتاد.

مرحله سوم: حدوداً از سال ۶۴۲ شروع می‌شود که به شمس‌الدین محمد تبریزی برخورد و در اثر صحبت و جذبه‌ی روحانی وی، عقاید او بکل دگرگون گردید. این مرحله از ۳۹ سالگی تا ۶۸ سالگی او را شامل می‌شود.^۱

مولوی و سید برهان‌الدین محقق ترمذی:

سید برهان‌الدین محقق ترمذی، از سادات حسینی ترمذ و از جمله مریدان بهاء‌الدین ولد می‌باشد. به گفته‌ی مناقب‌العارفین، بهاء‌ولد تربیت مولانا را به برهان‌الدین واگذار کرد و نسبت به مولوی سمت اتابکی و لالائی داشت. برهان‌الدین زمان هجرت بهاء‌ولد از بلخ به قونیه در بلخ حاضر نبود، سال‌ها بعد به طلب شیخ خود رهسپار قونیه شد، اما به محض ورود به آن سرزمین از درگذشت شیخ خود، آگاهی یافت. او از آن پس به راهنمایی و ارشاد مولانا جلال‌الدین در سیر و سلوک عرفانی برای نیل به کمال پرداخت و مولوی نیز به او ارادت می‌ورزید و در سایه‌ی عنایت و توجه او بسیاری از منازل سیر و سلوک را پشت سر گذاشت. مدت ارادت مولوی به سید نه سال بود.

مولوی و شمس‌الدین:

شمس‌الدین محمد بن علی ملک‌داد، از مردم تبریز بود. شمس، درویش شوریده‌ای بود که به سبب جهانگردی‌هایش شمس پرنده خوانده می‌شد.^۲ بامداد روز شنبه، ششم جماد‌الآخری سنه ۶۴۲ سال ورود او به قونیه و برخورد او با مولوی است که در این زمینه و نحوه برخورد آن دو با هم افسانه‌های زیادی ساخته شده است. ملاقات او با مولوی سبب حیاتی دیگر در او شد؛ مولوی چندان شیفته و دل‌باخته‌ی او شده بود که ساعت‌ها با او به خلوت می‌نشست. روش سلوک این زاهد منبرنشین بعد از دیدار با شمس، رقص و سماع و پایکوبی و غزل‌گویی شد. شور و بی‌قراری و در حقیقت شاعری و غزل‌سرایی مولانا در اثر ارادت او به شمس آغاز شد و در پرتو عنایت او با شاعری آشنا گردید. به جای درس و وعظ و قیل و قال مدرسه به شنیدن آهنگ و نوای نی و رباب می‌پرداخت. مریدان به پند و اندرز و سرزنش مولوی پرداختند اما او بی‌توجه به سخنان آشنا و بیگانه، در برابر شمس، شاگردی نوآموز بود. در اثر خشم و غضب اهل قونیه، شمس بی‌خبر قونیه را

^۱ - همایی، جلال‌الدین، مولوی نامه، صص ۲۱-۲۳

^۲ - زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان‌حله، ص ۲۲۹

ترک گفت. هجران و فراق شمس، جنون و شیدایی مولوی را بیش از پیش کرد. دیگر رقص و پایکوبی و غزل گویی نیز او را آرام نمی‌کرد غزل‌هایی چون:

روشنی خانه توئی، خانه بمگذار و مرو عشرت چون شکر ما را تو نگهدار و مرو
عشوہ دهد دشمن من عشوہ او را مشنو جان و دلم را بغم و غصہ بمسپار و مرو

(ج ۵/ع ۲۱۴۳)

بشنیده‌ام که عزم سفر می‌کنی مکن مهر حریف و یار دگر می‌کنی مکن

(ج ۴/ع ۲۰۵۴)

می‌بینمت که عزم جفاها می‌کنی مکن عزم عتاب و فرقت ما می‌کنی مکن

(ج ۴/ع ۲۰۵۱)

ابیات مذکور، شاهدی گویا بر اندوه و بی‌قراری او در فرقت شمس‌الدین می‌باشد.

مولوی با شنیدن خبر حضور شمس در دمشق، فرزندش، سلطان‌ولد را به همراه چند تن از یاران در پی شمس فرستاد و با سرودن چند غزل، خواستار بازگشت او به قونیه شد. اقامت شمس در دمشق بیش از ۱۵ ماه طول نکشید. با ورود شمس به قونیه در سال ۶۴۴، مولوی هم چون گذشته فریفته و دل‌باخته‌ی شمس شد. از همه چیز و همه کس صرف‌نظر کرد و دل به عشق شمس‌الدین سپرد. در واقع آن‌حالاتی که پیش از این، او در حال پرهیز و زهد می‌دید اکنون در صورت سماع بر او جلوه‌گر می‌شد. سماع و پایکوبی مولوی، خشم و غضب فقها و ظاهریین را برانگیخت. مردم، شمس را جادوگر و مولانا را دیوانه می‌خواندند و بر شمس، عداوت و دشمنی می‌ورزیدند. ناچار شمس تصمیم گرفت قونیه را برای همیشه ترک کند. در برخی از روایات نیز آمده است که گروهی به قتل شمس اقدام کردند. پس از انتشار خبر کشته شدن شمس، مولوی بی‌اختیار و بی‌قرار در جست‌وجوی شمس بود شمس، برای او دریچه‌ای به سوی عالم غیب بود و هجران و جدایی برایش غیرممکن. او به تفحص و جست‌وجوی شمس، دو بار به جانب دمشق حرکت کرد و در هر دو، ناکام و بی‌مراد بازگشت. در واقع دگرگونی مولانا نتیجه‌ی برخورد با شمس و ابدیت نام شمس در طول تاریخ، نتیجه‌ی برخورد با مولانا است.^۱ لیکن او [شمس] «گنبدی کرد و ز گردون در گذشت تا او را [مولوی] را به جایی رسانید که آن همه آثار جاودانی از طبع و ذوق سحرآفرین وی برون جوشید و جهان شعر و ادب و عرفان را سرمایه‌ی بی‌پایان و صفا و طراوت و تازگی بی‌نهایت و بی‌زوال بخشید. اما آن غم و شادی که مولوی را دست داد از نوع غم‌ها و شادی‌های عامه‌ی بشر نبود و بدین سبب، درک حال او از فهم و وهم عمومی، خاصه جماعت افسردگان دل‌مرده، و ره به

^۱ - شفیع کدکنی، محمدرضا، گزیده‌ی غزلیات شمس، ص ۱۲

عالم درون نبرده بیرون است و این حالت گرمی سوز دیگرست که روح‌های سرد خالی از ذوق و عشق، هرگز آن را در نمی‌یابند «درنیابد حال پخته هیچ خام»^۱ اقامت شمس در قونیه هر چند اندک بود با این حال، یاد و خاطره‌ی او در آثار مولوی جاودانه ماند.

مولانا در پایان جست‌وجوهای بسیار، بالاخره او را بدان‌گونه که در خود می‌یافت پذیرفت گمشده‌ی او در وجود خودش بود و او نشان آن را از دیگران می‌جست.^۲

مولوی از سال ۶۴۷ تا هنگام ارتحال (۶۷۲) به نشر معارف الهی پرداخت، اما خود چندان به ارشاد مریدان نمی‌پرداخت بلکه بیش‌تر یکی از یاران خود را بر این کار برمی‌گزید که اولین آن صلاح‌الدین زرکوب بود.

مولوی و صلاح‌الدین زرکوب:

صلاح‌الدین زرکوب، اهل قونیه و فرد عامی بود. مولوی بعد از شمس به صلاح‌الدین دل بست. در واقع، او تجسم شمس بود «مولانا صلاح‌الدین را به صورت ماهی می‌بیند بازتابنده‌ی نورخورشید و یا او را ضیاء می‌خواند روشنی ساطع از خورشید»^۳ مجالس سماع و بی‌قراری مولوی در زمان ارادت به صلاح‌الدین اندکی کاهش یافت. ارتباط و هم‌نشینی مولوی با صلاح‌الدین سبب خشم و غضب اهل قونیه شد با این حال روزبه‌روز صحبت مولوی با او، بیشتر می‌شد. او حدود ۷۱ غزل را به نام صلاح‌الدین ساخته است. بین صلاح‌الدین و مولوی جز رابطه‌ی دوستی و ارادت رابطه‌ی خویشاوندی نیز برقرار بود. بعد از ده سال ارتباط تنگاتنگ مولوی با صلاح‌الدین، صلاح‌الدین در اثر بیماری رنجور گشت و رهسپار جهان دیگر شد.

مولوی و حسام‌الدین چلبی:

مفتاح خزائن عرش، امین کنوز فرش، بایزید وقت و جنید زمان، حسام‌الدین حسن بن محمد چلبی، از مردم ارومیه بود. وی در زمان صلاح‌الدین نیز با مولوی صحبت و هم‌نشینی داشت. مولوی به او نیز همچون صلاح‌الدین ارادت خاصی می‌ورزید. مهمترین ثمره‌ی دوستی مولوی با

^۱ - همایی، جلال‌الدین، مولوی چه می‌گوید، ج ۲، ص ۱۰۴۴

^۲ - زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، ص ۱۶۷

^۳ - شیمل، آن‌ماری، مولانا و استعاره‌عشق، مترجم: حسن لاهوتی، کیهان اندیشه، ص ۶۷

حسام‌الدین چلبی، تحریک او به سرودن مثنوی عظیم بود و در این مدت، که حدود ۱۵ سال امتداد داشت مولوی به سرودن مثنوی مشغول گشت و حسام‌الدین کاتب آنها بود.

غروب خورشید فروزنده مولوی:

در حالی که هنوز سیل معانی خروشان مثنوی به اتمام نرسیده بود؛ در اثر بیماری، رنجور گشت و در روز یکشنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ دار فانی را وداع گفت و به سوی سرمنزل حقیقی خود (عالم معنا) سفر نمود.

آثار مولوی:

- مهمترین اثر منظوم مولوی، «مثنوی شریف» است در شش دفتر به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف که در حدود ۲۶۰۰۰ بیت دارد.
- دومین اثر بزرگ مولوی، «دیوان کبیر» مشهور به دیوان غزلیات شمس تبریز است. که در تصحیح فاضلانهای مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر شماره‌ی ابیات آن به ۳۶۳۶۰ رسیده است.^۱
- سومین اثر منظوم مولوی، رباعیات اوست که در چاپ مرحوم فروزانفر به ۹۸۳ رباعی رسیده است.
- آثار منثور مولوی نیز درخور اهمیت هستند و عبارتند از: «مکاتیب»، «مجالس» و کتاب «فیه مافیه».^۲

غزلیات شمس:

غزلیات شمس، آکنده از حقایق عرفانی است و عشق در سراسر آن جلوه دارد. دیوان شعری است بی‌نظیر و نماینده‌ی هیجان‌ات درونی و شور و التهاب‌های مولوی در لحظات بی‌قراری. «پایه‌ی نظم و طبع سخنور سحاری چون مولانا عرش‌آشیا است و کلام او از واردات غیبی و جان او از پاکان عالم معنا مدد می‌گیرد»^۳ در شعر او شوق و هیجان روح موج می‌زند و این بیشتر به دلیل اوزانی است که به کار برده است اگر چه بسیاری از وزن‌های مورد استعمال او در اشعار دیگر شاعران نیز هست ولی اوزان خیزابی و تند و متناسب با حال و هوای سماع شور دیگر می‌آفریند.

^۱ - در نسخه‌ی مورد مطالعه‌ی ما تعداد ابیات آن ۳۴۳۶۲ بود.

^۲ - صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ص ۹۷

^۳ - کی‌منش، عباس، شرح اصطلاحات عرفانی کلیات شمس، ص ۱۵

مولوی از دوران کودکی دیوان عطار را در اختیار داشت و از همان دوران، به دیوان شعر او علاقه‌ی خاصی داشت و در سروده‌هایش بیشتر تحت تأثیر عطار و سنایی است. او در غزلیات به لفظ نمی‌اندیشد و در پی آراستن کلام نیست و بیشتر اشعارش به زبان ساده و همه فهم است و کلمات عامیانه در آن فراوان بچشم می‌خورد. نه تنها به لفظ بلکه چندان توجهی بر معنا نیز ندارد و آن «ناشی از هیجانان شدید روحی است که سکون و آرامش لازم برای تعقل و اندیشه منطقی و بعد بیان آگاهانه‌ی آن را از میان می‌برد»^۱

او تعدادی از غزل‌ها را فی‌البداهه و در حالت رقص و سماع سروده و تعدادی را متناسب با وقایعی که افلاکی به برخی از آنها اشاره کرده است و در اغلب سروده‌هایش تخلص شعری او «خاموش» و «شمس‌الدین» است.

موسیقی غزل‌های او بسیار غنی و در حد کمال است با این‌که از رعایت قافیه می‌نالد و با وجود مخالفت‌ها و سنت‌شکنی‌های زیاد در زمینه‌ی قافیه و ردیف، به سبب اوزان زیبا و متناسب، ردیف‌های طولانی، قافیه‌های میانی و دیگر صنایع لفظی از جمله تکرار، که یکی از ویژگی‌های مهم سبکی اوست؛ موسیقی اشعارش زیباست.

مولانا در غزلیات، بسیاری از سنت‌های رایج قالب غزل و قافیه و ردیف را شکسته است. از نظر قالب، «بسی از غزل‌های دیوان شمس، شیوه‌ی قصیده را پیدا می‌کند غزل و قصیده با هم مخلوط می‌شود. زبان، زبان غزل است ولی طنین قصاید خراسانی از آن به گوش می‌رسد. سنگینی آهنگ، فخامت ترکیب و وقار بیان قصاید انوری، فرخی و مسعود را به خاطر شخص می‌آورد ولی نمی‌دانم در آنها چه هست که شور و نشاط غزل را از دست نمی‌دهد حال و جذبه در آنها موج می‌زند. مطالب عرفانی را با شور اشعار غنایی و متانت گفتار قصیده سرایان به هم می‌آمیزد:

تا که در آمد به باغ چهره‌ی گلنار تو آه چه سوز افکند در دل گل، نار تو
دود دل لاله‌ها ز آتش جان رنگ تو قد بنفشه بخم از کشش بار تو
برمثل زاهدان جمله چمن خشک بود مستک و سرسبز شد از لب خمارتو

(ج ۵/غ ۲۲۴۲)

این غزل، غزلی است که آغاز آن به شیوه‌ی قصیده‌های بهاریه است. نه قصیده و نه غزل و نه اشعار ساده عرفانی بلکه مخلوطی است از همه‌ی آنها»^۲

^۱ - علوی مقدم، مهیار، کاربرد هرمنوتیک در تأویل شعر مولانا، ص ۱۸۱

^۲ - دشتی، علی، سیری در غزلیات شمس، ص ۶۷

در تعریف غزل آمده است: «کمتر عدد ابیات غزل پنج است و اکثر آن پانزده و آنچه میان این و آن بود»^۱ ابیات پاره‌ای از غزل‌های او با تعداد ابیات غزل مطابقت نمی‌کند. به عنوان مثال غزل زیر به مطلع:

ای ز تو مه پای کوبان وز تو زهره دف‌زنان می‌زنند ای جان مردان، عشق ما بر دف، زنان
(ج ۴/غ ۱۹۴۰)

در ۸۲ بیت سروده شده است و از نظر تعداد ابیات بیشتر شبیه به قصیده است تا غزل. نیز غزل زیر به مطلع:

غلام پاسبانانم که یارم پاسبانستی به چستی و به شب‌خیزی چو ماه و اخترانستی
(ج ۵/غ ۲۵۱۹)

۵۵ بیت دارد. همچنین تعداد ابیات برخی از غزل‌های او، کمتر از تعداد ابیات معمول در غزل است. به عنوان نمونه غزل زیر از دیوان او فقط سه بیت دارد:

بیمار رنج صفرا ذوق شکر نداند هر سنگ‌دل در این ره قلب از گهر نداند
هر عنکبوت جوله در تار و پود آن چه از ذوق صنعت خود ذوق دگر نداند
وانکوز چه برافتد، در جام و ساغر افتد مستیش در سر افتد، پا را ز سر نداند
(ج ۲/غ ۸۴۶)

قصه‌گویی و داستان‌سرایی در قالب غزل معمول نیست اما مولوی با ذوق سرشار خود در قالب غزل، داستان‌های زیبایی را سروده است. مانند:

بود ببصره به یکی کو خراب خانه‌ی درویش بعهد عمر
مفلس و مسکین بد و صاحب عیال جمله‌ی آن خانه یک از یک بتر
هریک مشهور به خواهندگی خلق ز بس کدیه‌ی شان بر حذر....
(ج ۳/غ ۱۱۷۰)

قدرت تخیل و تصویر نیز در اشعارش چشمگیر است از بین شعرای بزرگ، گستردگی دامنه‌ی خیال مولوی و تنوع تصاویر شعری‌اش، شگفت‌آور است؛ بویژه اگر دست‌وپاگیری قالب شعری‌اش را در کلیات شمس که غزل است در نظر بگیریم و نیز وحدت موضوع این غزل‌ها که عشق

^۱ - واعظ کاشفی سبزواری، کمال‌الدین حسین، بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار، ص ۷۱

عرفانی است و می‌تواند عدم تنوع در کار شاعر کم قدرت ایجاد کند، اما این هر دو جهت که به ظاهر مانعی می‌نماید، مقهور طبع و قدرت شاعری مولوی هستند.^۱

در غزلیات مولوی ابیات تکراری یا ابیاتی با اندک تفاوت، زیاد به چشم می‌خورد. گاه، کل غزل با اندک تفاوتی در جای دیگر تکرار شده است. نگارنده در نگاه سطحی به دیوان، این نمونه از ابیات را یا نتیجه‌ی اشتباه کاتبان و یا نتیجه‌ی تداعی قافیه‌ی قبلی (از خود دزدی) می‌دانست که بعد از مطالعه‌ی بیشتر به عدم درستی آن پی برد. به نظر دکتر عبدالحسین زرین‌کوب تکرار ابیات، ناشی از این است که «قوال ابیاتی از یک غزل قدیمی او را خوانده و سپس مولوی ابیاتی به آن غزل افزوده است.»^۲ و به نظر دکتر شمیسا: «ظاهراً مطالب مطرح شده در یک غزل او را اقتناع نمی‌کرده و سعی داشته تا در غزل‌های بعد شور و التهاب خود را فروکشد.»^۳

^۱ - فاطمی، حسین، تصویرگری در غزلیات شمس، ص ۲۱

^۲ - زرین کوب، عبدالحسین، پله پله تا ملاقات خدا، ص ۲۵۱

^۳ - شمیسا، سیروس، گزیده‌ی غزلیات مولوی، ص ۴۲

فصل اول:

درباره‌ی موسیقی و شعر

۱-۱ پیوند موسیقی و شعر:

بین موسیقی و شعر، پیوندی به درازنای زندگی بشر برقرار است. «موسیقی پدیده‌ای در فطرت آدمی است. عواملی که آدمی را به جست‌وجوی موسیقی می‌کشاند همان کشش‌هایی است که او را وادار به گفتن شعر می‌کرده است و پیوند این دو سخت استوار است.»^۱ همگامی این دو، از گذشته‌های دور تاکنون تأثیر شگرفی بر روح و روان انسان به‌جا گذاشته است.

شعر و موسیقی ابتدائی، مانند هنرهای دیگر، زاده‌ی کار هستند به این معنا که کارگران متناسب با وزن کار به ترانه‌سازی و نوازندگی کشانیده می‌شوند یکی از کارگران متناسب با حرکات کار زمزمه می‌کند، چون این گروه از همکاری و هماهنگی برخوردارند، زمزمه‌ی او توجه دیگران را نیز جلب می‌کند و سپس دیگران متناسب با نوای زمزمه‌ی او که متناسب با وزن کار است، کلماتی بر زبان می‌آورد و دیگران، با حرکات بدن و صدای خود، آن دو را همراهی می‌کنند و به این ترتیب زمینه‌ی میان یک شعر و یک آهنگ و یک رقص فراهم می‌شود و بر اثر تکرار، تثبیت می‌یابد اما بعد از گسیختن تجانس ابتدائی جامعه و جدائی عمل از «نظر» و تولید از «جادو» امور مختلف زندگی از جمله رقص و موسیقی و ... دستخوش تجزیه شد. رقص هنر مستقلی شد و موسیقی سازی از آوازی جدا شد، ترانه‌ها به انواع گوناگون آفریده شدند و با ادامه و تجزیه‌ی جامعه و تقسیم کار، هنر جدید و مستقلی به نام شعر از بطن ترانه پدید آمد.^۲ چنانکه دکتر شفیعی کدکنی معتقدند: «خاستگاه طبیعی شعر موسیقی است یا به تعبیر دیگر از میان هنرها، نزدیک‌ترین هنرها به شعر، موسیقی است.»^۳ در واقع شعر و موسیقی از آغاز، احساسات انسانی و پدیده‌های هستی را تعبیر و تفسیر می‌کنند و با رشد فرهنگ و تمدن هر کدام جدا شدند.

با دقت در تعریف‌های صاحب‌نظران از شعر، می‌توان به رابطه‌ی این دو هنر بیشتر پی برد: «موسیقی، شعر و نقاشی توأمان‌اند، موسیقی وزنی است بی‌سخن؛ شعر سخنی است موزون و نقاشی

^۱ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، ص ۴۴

^۲ - ملاح، حسینعلی، پیوند موسیقی و شعر، ص ۹۵-۹۷

^۳ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، ص ۲۷۲